

سخنرانی پدر طالقانی در احمدآباد

بمناسبت سالروز
درگذشت دکتر محمد مصدق

کتابخانه آئین «طالقانی و زمانه ما»

۱۴ اسفند ماه ۱۳۵۷

سخنرانی پدر طالقانی در احمد آباد

بمناسبت سالروز

درگذشت دکتر محمد مصدق

۱۴ اسفند ماه ۱۳۵۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم الله الرحمن الرحيم

سخنرانی در احمدآباد

به مناسبت سالروز درگذشت دکتر محمد مصدق

۱۴ اسفندماه ۱۳۵۷

ربنا عليك توكلنا واليك المصير . ان الله لا يغير ما
بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم .

برادران! خواهران! فرزندان گرامی! امروز روز
خاطره‌انگیز است برای ملت ما، همه در پیرامون تربیت شخصیتی
مبارز و تاریخی جمع شده‌ایم. نام مرحوم دکتر محمد مصدق
برای همه ملت ایران و برای تاریخ ما و نهضت ما خاطره‌انگیز
است. نام دکتر مصدق، همان اندازه که برای هشیاری، بیداری،
نهضت، مقاومت، قدرت ملی، خاطره‌انگیز است؛ به همان
اندازه برای دشمنان ما، دشمنان داخلی و خارجی، استعمار

خارجی و عوامل استعمار داخلی وحشت آور و نگرانی آوراست. دکتر مصدق ۱۲ سال پیش در حال تبعید در میان این قلعه و بیابان چشم از جهان دوخت ولی قبر او، مزار او، نام او، همه اینها برای دشمنان ملت وحشت انگیز بود. چه سالهایی که گذشت و مردم ما، ملت باوفای ما، ملت هوشیار ما، برای زیارت قبر او، برای زنده کردن نام و نهضت او به سوی مزار او می آمدند و پلیس و مامورهای دژخیم و طاغوت از زیارت کردن و فاتحه خواندن بالای قبر او وحشت داشتند و همه راههارا به روی ما و همه ملت ما در این گوشه بیابان می بستند. چرا؟ مگر چه بود؟ دکتر مصدق؟ دکتر مصدق خفته در خاک چشم از جهان دوخته، چه وحشتی از او داشتند؟

دکتر مصدق، نام او، راه و روش او مجموعه ایست از مبارزه بیش از نیم قرن ملت ایران، دکتر مصدق در پی نهضت های پیش از خود و ادامه نهضت های پس از وفاتش حلقه ای و واسطه ای بود برای ادامه نهضت مردم ایران علیه ظلم و استبداد و استعمار و استثمار. این نام و این مزار همیشه مورد توجه مردم ایران و دنیای آزاد و آزادیخواه بوده است و خواهد بود. امروز که ما در اطراف مزار او جمع شده ایم، پیش از اجتماع ظاهری، (تجمع) ما، باید مرکز اجتماع فکری اندیشه انقلابی ملت ما باشد.

ما تا چندی قبل چنین روزی را باور نمی کردیم که همه ما از اطراف و اکناف در چنین مکانی با هم جمع بشویم و یاد مصدق و راه و روش مصدق را باز زنده تر کنیم. دکتر مصدق مجموعه ایست از سلسله حوادث و موجهای قبل از خود و بعد از خود. ما و شخص مخلص شما، با این وضع حال و مزاجم که اینجا نشسته ام، اگر هرچه بگویم و هرچه به یادم هست با همه ضعف حافظه کافی نیست. شاید اگر همه سکوت کنیم و در اندیشه فرو برویم و تذکرات گذشته را به یاد آریم، این سکوت بیش از هزار زبان گویا باشد و گذشته و وضع کنونی و آینده ما را ترسیم کند.

آنچه من می توانم در این مکان و در این شرایط به شما ملت عزیز شرافتمند ایران بگویم فقط تذکراهایی است، یاد اوریهایی است که شاید این تذکرات هرچه بیشتر، نافعتر باشد. تذکرات شکستها و پیروزیهها، تذکرات راههای مستقیم و منحرف، تذکرات علل شکستها و پیروزیههای ملت ایران که مانند موج دریا گاه طوفانی می شود و گاه آرام ولی در عمق موج و متحرک بود. دکتر مصدق چرا پیروز شد؟ دکتر مصدق چرا به حسب ظاهر، نه واقع، شکست خورد؟ دکتر مصدق یعنی نهضت ملی و دینی ایران، چرا پیروز شد و چرا به شکست منجر شد، چرا این موج برخاست و دو مرتبه آرام گرفت؟ این آیه ای که در آغاز سخن

بیان کردم یا همه فشرده‌گی و کوتاهی و اعجاز آمیزی، بیان علل شکست‌ها و پیروزی‌های ملت‌ها و مردم و امم است "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم".

تغییر و تحول، شکست و پیروزی، عزت و ذلت، انهدام و سازندگی، همه مربوط به چیست؟ به روحيات، نفسیات و اخلاق و روشها و منشهای ملت‌هاست. دو اراده است: اراده انسان، اراده خدا و سنن جاریه الهی. تغییر با اراده انسان در خود انسان، تغییر نفسیات، اخلاق، روحيات، دید، بینش اگر به هر جهتی تغییر کرد، سنن الهی هم، آن ملت و آن امت را در همان جهت تغییر می‌دهد. تغییر از عزت به ذلت، تغییر از استقلال و سربلندی، تغییر به سوی خفت و تحقیر و سرشکستگی، تغییر از جهت قدرت، تغییر به جهت ضعف همه اینها از زبان قرآن مربوط می‌شود به تغییر انسان‌ها. چرا امروز ما عزت و پیروزی خود را درک می‌کنیم؟ برای اینکه فرد فرد ما گروه‌های ما تغییر کرده‌اند. از آن وابستگیها، خودخواهیها خودپرستیها در برابر استبداد قهار و استعماری که در تمام شئون زندگی حیاتی ما در اقتصاد ما، در اجتماع ما، در فرهنگ ما، در اخلاق ما رسوخ کرده بود، یک مرتبه هشیاری، بیداری، قاطعیت رهبری همه را بیدار کرد. این بیداری، این هشیاری وقتی که به اوج کمال خود رسید همه قدرتهایی که علیه ما بودند،

قدرتهایی که با همه قوا در سرکوب ما می‌کوشیدند، قدرت قهار خارجی و داخلی شکست خورد و ما پیروز شدیم: "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم" تغییر کردیم، سنن الهی هم به یاری ما آمد. در گذشته هم همینطور بود. زندگی گذشته، حیات اجتماعی، و بلندبها، عزت و ذلتها، پراکندگیها، اجتماعات، نهضتها، همه مربوط به همین است و باید ما هر چه بیشتر هشیاری و آگاهی خودمان را و تغییر نفسیات خودمان را توجه کنیم، داشته باشیم و بشناسیم.

شخص دکتر مصدق کی بود؟ دکتر مصدق مردی بود تحصیلکرده، ولی در زندگی اشرافی، در طبقه اشراف در دربار یا پیرامون دربار، تغییر کرد، تحول یافت، مرد ملت شد، مرد اجتماع شد، مرد نهضت شد، همانطوری که قرآن درباره موسی بیان می‌کند. "فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا" و حزنا" همانطوری که می‌گوید "یا موسی واصطنعتک لنفسی" ترا درست کردم، ساختم که یکروزی به درد من بخوری، به راه من، مشیت من" دکتر مصدق مثل بسیاری از رهبران اجتماع در درون طبقه اشراف بود، پوکی آنها را از نزدیک می‌دید، ساخت و سازهای دربارها را از نزدیک مشاهده می‌کرد، و همه اینها را دید، آن رعب، آن مقهوریتی که مردم از چنین قدرتها دارند در نظر او کاهش یافت و از بین رفت، پوکی و

پوچی قدرتهای ظاهری را همانطوری که موسی در درون دربار فرعون - این مرد خود خواه مغرور پوک ضعیفی که ادعای انا ربکم // علی، میزد و ملتی را به اسارت و بردگی کشیده بود - او هم از نزدیک دید و شناخت، و شناخت او توسعه پیدا کرد، انقلابی شد، به درد مردم رسید، و از نزدیک دید که مردم مقهور و منکوب و ذلیل چگونه مردمی هستند، مردمی که جز شهوت، جز هوس، جز هوی، جز خودخواهی اطراف خود را نمی بیند.

مرحوم دکتر مصدق در ابتدای کودتای رضا خانی که با همکاری استعمار قوی انگلستان از همان ده "آق بابا" نزدیک قزوین با همان لباس ژنده که می گویند جرأت نمی کرد در مقابل کنسول انگلیس صحبت کند. ولی او را پیدا کردند، دیدند به دردمان می خورد، دیدند برنامه شان را خوب اجرا می کند، دیدند انسانی است، فردی است، (که) در نهضت مرحوم میرزا کوچک خان خوب توانست، نهضت بوسیله او و با پشتیبانی استعمار شکست بخورد. مردی است دارای روح نظامی و در عین حال طماع و خود پرست، بسیار خوب پیدا کردند (تا) بوسیله او کودتا کنند، چرا کودتا کنند؟ رضا خان برای چی؟ دکتر مصدق رفیق مرحوم مدرس خوب می فهمید که این کودتا عاقبتش برای این ملت چه فاجعه ای خواهد بود: این کسی که استعمار

انگلستان در بین همه مردم این کشور انتخاب کرده برای چیست؟ و چه برنامه ای دارد؟ برای اینکه تمام قدرتهای ملی و دینی را بکوبد، تمام عشایر را سرکوب کند و همه جناحها و گروههایی که درک و درد دارند اینها را یا بکشد، یا خانه نشین کند، راه را برای پیاول و غارت انگلستان باز کند. این برنامه آنها بود. آن روز کی می فهمید؟ آن روز چه مردمی بودند که عاقبت چنین حکومت و سلطنتی را ارزیابی کنند؟ عده ای محدود، یک اکثریتی متوجه نبودند، فریب وعده ها (را خوردند)، به عنوان امنیت و ثبات کشور، به عنوان سرکوبی اشرار از او حمایت می کردند یک عده ای می فهمیدند ولی جرأت مقاومت نداشتند. در آن دوره ای که دو قدرت بزرگ روس و انگلستان، هر دو در کشور ما راه نفوذ و راه پایگاهها و استفاده هه را می جستند. هیأت حاکمه عده ای طرفدار روس بودند، عده ای طرفدار انگلیس بودند. در این بین آن حقی که ملحوظ نمی شد و آن چهره ای که به چشم نمی آمد ملت ایران بود.

دکتر مصدق با همکاری مرحوم مدرس این راه را باز کرد، و این تزلزل نشان داد که نه روس و نه انگلیس، بلکه ملت، این ملت است که باید سرنوشتش را به دست بگیرد و راهش را بیابد و پیش برود. مدرس در تبعیدگاه مرد، و کشته شد، و رفقای او...

چه خاطراتی من از مرحوم مدرس به یادم هست که با پدر من روابطی داشت، نامه‌هایی که از تبعیدگاه می‌فرستاد، بوسیله‌ی کاغذ سیگار که آنوقت معمول بود. و از وضع خودش شکایت می‌کرد و درد دل‌هایش و راه و روشش را به بعضی از علما و مراجع دینی می‌فرستاد که: من در تبعیدگاه هستم و می‌میرم ولی این راه را ادامه بدهید.

دکتر مصدق و مرحوم مدرس دنبال چه موجی و چه تزی بودند؟ سالها ملت ایران و ملل اسلامی و خاورمیانه خواب بودند. در این میان از همین کشور ما، از همین سرزمین پاک ما، از میان همین ملت هشیار و آگاه ما، مانند سید جمال‌الدینی قیام کرد، از این کشور به آن کشور، تا ملل اسلامی و ملل شرق را بیدار کند. اولین موج شروع شد، از کی بود؟ (از) سید جمال‌الدینی که به عمق انقلابی اسلام و قرآن آگاه بود. همان وقتی که اسلام و قرآن وسیله‌ی تخدیر و وسیله‌ی بیهوشی و بیدادی شده بود، این سید جمال‌الدین بود. (که موج را به وجود آورد).

چند شب قبل عده‌ای از نمایندگان جمعیت کشور آفریقایی پولیساریو آمدند، جمعیتی که، مردمی که سالها با استعمار انگلیس و فرانسه و اسپانیا جنگیدند و در میان صحرا، در محاصره‌ی استعمار بودند و چشم به این انقلاب ایران دوخته

بودند که یار و یاور و پشتیبان آنها باشد، به مناسبتی نام سید جمال‌الدین به‌زبانشان آمد، گفتم می‌شناسید؟ گفتند: بله، او منشأ همه‌ی نهضتها بود، نهضت شمال آفریقا و دیگر کشورهای اسلامی. ولی گفت سید جمال‌الدین افغانی، گفتم اشتباه است، سید جمال‌الدین از ایران بوده، شهر او، خانه‌ی او هنوز در اسدآباد همدان باقیست و مردم ایران می‌شناسند. گفت ایرانی بود؟ گفتم. بله، ایرانی بود. کواکبی هم ایرانی بود که منشأ حرکت فکری اسلامی درسوریا شد، اصلش اردبیلی بود. تعجب کرد، گفت پس همه‌ی نهضت‌های قومی که از ایران شما شروع شده، گفتم بله، از همین جهت دشمنان ما هم بسیار نسبت به ما کینه‌توز هستند چون این نهضتها از ایران بود. نهضتی بود از اصالت فکری اسلامی که در شخصیت‌های بزرگی بروز کرد. سپس نهضت تنباکو بود که یک مرد عالم هشیاری در یک گوشه از عراق تمام جریانهای آنروز ملت ایران را زیر نظر گرفت، در گوشه‌ی سامراء با آن همه دور بودن روابط، که وقتی، قرارداد رژی را دربار ناصرالدین شاه امضاء کرد، همه خواب بودند ولی او می‌دید که دنبال این قراردادها چه اسارت‌هاست، چه کیدهاست، چه فریب‌هاست چه ذلت‌هاست. با سه کلمه که "امروز استعمار تنباکو در حکم محاربه با امام‌زمان است" تمام مملکت از جا بلند شد. زن و مرد ایرانی علیه این

قرارداد قیام کردند، قلیانها را شکستند. وقتی زنان ناصر-الدین شاه از تهیه قلیان برای شاه ابا کردند، ناصرالدین شاه گفت: شما زن من هستید نه اینکه مقلد آن شیخ و آخوند، که در یک گوشه دیگر است! گفتند: بله، ما زن تو هستیم ولی به حکم همان شیخ ما بر تو حلال شدیم و اکنون او حرام کرده. ما هم به تو قلیان نخواهیم داد.

این نهضتی بود که در عمق خانه‌ها، در دهات، در همه گوشه و کنار دربار، ناصرالدین شاه را با آن تظاهرات دینی و اسلامی متزلزل کرد، از آنجا موج آمد تا مشروطیت. برادرها، فرزندان! نهضت‌های ایران را با هشیاری ارزیابی کنید، تعصب، یک جهت‌نسی، یک بعدینی همیشه ما را بیچاره و مخدول کرده است. نهضت مشروطیت از کی بود؟ با همه مخالفت‌ها، با همه اینکه یک عده قشریان، از نام مشروطه وحشت داشتند، غیر از علمای بزرگ (و هشیاری که در نجف و در ایران بودند چه کسانی از مشروطیت حمایت کردند؟ چرا نهضت مشروطیت شکست خورد؟ و از میان مجلس مشروطه و آن خونهایی که ریخته شد و آن همه فداکاریها سر و کله؟ رضا خان مستبد بیرون آمد؟ برای اینکه یک عده فرصت طلب، یک عده فراماسونر، یک عده غریزه، خود خواه، آن مسیر مشروطیت را تغییر دادند و

مشروطیت که باید حق ملت باشد در انتخاب دولت و نماینده و سرنوشتشان، تبدیل شد به آلت و وسیله‌ای برای قدرت‌های استبداد و استعمار داخلی و خارجی، این هم مشروطیت ما بود. خاموش ماندیم، ساکت ماندیم، در مقابل رعب استبداد رضاخانی، مردم زبانشان بسته بود، مردم ما، ولی دلها می‌تپید، قلبها در حرکت بود، منتظر فرصت بودند، چه شد؟ شهریور بیست پیش آمد، ملت هشیار شد، یوکی دعاوی رضاخانی را فهمید، آن کسی که در مقابل ملت شمشیری بود بر سر همه در مقابل اجنبی چه قدر ذلیل و زبون بود، چه قدر بدبخت بود، به قول آن زن عرب به فرزندانش که در مقابلش ستیزی می‌کردند، مادرشان را ناراحت می‌کردند، می‌گوید: "اسد علی و بالحروب نعاه" (شما بچه‌ها فقط برای من شیر هستید ولی در جنگ‌ها شتر مرغید). من به خوبی یادم هست همینقدر که رادیوی انگلستان اولین حمله را متوجه به رضا خان کرد، بیچاره خودش را باخت، در همین قصر سعدآباد هر شب و هر روز در زیر یک درختی و در یک گوشه‌ای از وحشت می‌خزید چند بار فرار کرد از زمین راه برگرداندند. صندوقهای جواهرات را مثل پسر خلفش در کامیون گذاشته بود، می‌رفت و برمی‌گشت، مثل یک بچه‌گره بیچاره‌ای، پشت‌گردنش را گرفتند و بردندش به جزیره موریس. تازه مردم غافل ما فهمیدند این قدرت

چقدر پوشالی بود. خوب مرد حسابی یا ناحبسی! تو شاه شدی مگر برای مرهم روی دمل مردم؟ برای این بود که در مقابل اجنبی ایستادگی کنی، خوب برفرض کشته می شدی، چرا در رفتی، آنهم با این زبونی و بدبختی؟ بعد هم شد رضاشاه کبیر! اگر در نمی رفت پس چی می شد؟! با آن ذلت و بیچارگی همانطوری که پسرش هم در رفت، دفعه اول خوب تو برای چی در رفتی؟ اگر ملت با تو بود، چرا فرار کردی؟ اگر خطر اجنبی بود، تو باید در مقابل خطر با ملت بایستی. وقتی که ملت فهمید چیست و درونش چه بود، حرکت شروع شد. جنگ بین المللی پیش آمد، در این بین مردم آگاه شدند که باید نجات پیدا کنند. شخصیت دکتر مصدق مانند یک پزشگ ماهری، انگشت روی نقطه درد گذاشت و گفت ما باید در دنیای شرق و غرب بیطرف باشیم، تز عدم تعهد را ابراز کرد، همان تزی که دنبال آن تز، مرحوم ناصر، نهرو، سوکارنو، همه دنبال کردند و اکنون رو به توسعه است و گفت: بدبختی ما همین انبارهای نفت ماست. ما نفت نمی خواهیم، گرسنه می مانیم ولی آزادی و استقلال می خواهیم. نهضت اوج گرفت، چه شد که اوج گرفت؟ باز می رسمیم به همین اشاره آیه قرآن:

"ان الله لا یتغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم"

آن وقتی که وحدت نظر بود، گروههای ملی و دینی و مذهبی

همه در یک مسیر حرکت کردند، مراجع دینی مانند مرحوم آیت الله خوانساری، آیت الله کاشانی، فدائیان اسلام اینها هر کدام باهم شروع کردند به حرکت و به حرکت درآوردن ملت، هر کدام به جای خود، فدائیان اسلام، جوانان پرشور و موءم راه باز می کردند، موانع را برطرف می کردند، یک مانع را از سر راه برداشتند، انتخابات آزاد مشروع شد، مانع دیگر را برداشتند، صنعت نفت در مجلس ملی شد، فتوای مراجع و علما برای انتخابات و پشتیبانی از دولت ملی در تمام دهات و روستاها و در میان کارگرها، همه یک شعار شد، همه یک حرکت بود، همه یک هدف بود، بعد چه شد؟ از کجا ضربه خوردیم؟ پیش از ضربه خارجی، ضربه از درون خودمان خوردیم، اینها همه برای تذکر است، بیان واقعات است برای اینکه موضع و موقع کنونی خودمان را درک کنیم، برگشت می کنید به همان روحیات و نفسیات انسان، همانطوری که انواع میکربها در پیرامون انسان موجود است ولی وقتی که بدان علیل شد، زخم و جراحی پیش آمد از همان جا به یاری نفوذ پیدا می کند. در روحیات و اخلاق انسانها هم مسأله همینطور است. عوامل استعمار، استبداد داخلی، جاسوسها، اطراف این قدرتها، شروع کردند (به) تفحص کردن، نقطه ضعفها را پیدا کردن، به فدائیان گفتند شما بودید که این نهضت را پیش بردید.

فدائیان می گفتند ما حکومت تامه اسلامی می خواهیم ، اینها به آنها می گفتند دکتر مصدق بیدین است یا به دین توجه ندارد و نمی خواهد خواسته های شما را انجام بدهد . آنها به دکتر مصدق می گفتند اینها جوانان پرشور و تروریستند از آنها باید بپرهیزید . من که خودم در این میان می خواستم بین اینها تفاهم ایجاد کنم دیدم نمی شود امروز صحبت می کردم فردا می دیدم چهره ها عوض شده است ، باز خصومت ، باز موضعگیری ، مرحوم دکتر مصدق می گفت ، من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم ، و نه می خواهم همیشه حاکم و نخست وزیر شما باشم ، مجال بدهید ، بگذارید من قضیه نفت را حل کنم . آنها می گفتند ما سهم بزرگی داریم باید خواسته های ما را انجام بدهید . این جناح را جدا کردند . نتوانستیم آن ترکیب ، آن وحدت ، آن نیروی انقلابی مسلحانه را دومرتبه التیام بدهیم . آنها یکطرف رفتند ، آمدند دومرتبه سراغ مرحوم آیت الله کاشانی باز از راه نفسیات ، این نهضت مال تست ، دکتر مصدق چکاره است ؟ تمام دنیا به دست تست ، دوران پیرمرد را جاسوسهایی که ما از نزدیک می شناختیم گرفتند ، او را از او جدا کردند ، یادم هست روزی که گفتگو در بین مردم بود که مرحوم آیت الله کاشانی حمایت از زاهدی می کند و توطئه ای در کار است به تنهایی رفته منزل ایشان در همین قسمت پل چوبی ، تنها

بود در اتاقی به انتظارش نشستم ، آمد ، ظرف خربزه ای در دستش بود به عنوان تعارف جلو من گرفت ، تا خربزه را دیدم گفتم حضرت آیت الله دارند زیرپایت پوست خربزه می گذارند ، مواظب باش ! گفت نه اینطور نیست من حواسم جمع است . گفتم من شمارا مردی پاک ، مبارز (می دانم) ، مبارزه های شما در عراق علیه انگلستان ، در نهضت عراق فراموش شدنی نیست شما این مزایا و این سوابق را دارید ، درست متوجه و هشیار باشید تفرقه ایجاد نشود گفت خاطرتان جمع باشد .

با همین مسائل جزئی و خصلت ها و غرورها ! پناه بر خدا از غرور ! از هوای نفس همانطوری که ما معتقدیم شیطانی که در قرآن برای ما توصیف می کند از نقطه ضعف درونی انسان کار را شروع می کند . یکی نقطه ضعفش مال دوستی است ، از همانجا آنقدر مال را در نظرش بزرگ می کند تا خودش را و شخصیتش را و انسانیتش را در راه مال از بین می برد و پوچ می شود ، یکی شهوت دارد ، یکی جاه طلب است ، همینطور این شیاطینی که مظهر شیاطین درونی هستند ، جاسوس ها ، کارگشته ها ، افراد ، گروه ها می گردند . بابا تو همچنین هستی ، نهضت مال تست ، سهم بزرگ مال تست ، این بیچاره را بادش می کنند ، آن دیگری را همینطور اینها را مقابل هم قرار می دهند . اینها همه کار دست ، اینها را هم از هم جدا کردند . آن چند

نفری را هم که دور و بر مرحوم دکتر بودند، آنها را هم در گوشان گفتند این دکتر پیرمرد است، عقلش کم شده است، مردنی است تو باید بیایی جای او را بگیری باد به آستین او کردند، او را به یک طرف بردند، همان دکتر مصدقی که بایک حرکتش، با یک فرمانش، مردم اجابت می کردند، وقتی که از درون، این قوا و نیروها متلاشی شد با یک ضربه ۲۸ مرداد چنین فاجعه‌ای برای ملت ایران پیش آوردند، یک عده لات ولوت، یک عده بدکاره، اینها راه افتادند با چند دینارپول، رفتند خانه‌اش را تاراج کردند، اثاثش را از بین بردند، خانه نشینش کردند، و به محاکمه‌اش کشیدند، به زندانش افکندند، به آن هم اکتفا نکردند، بعد از انقضای زندان، سالها در همین قلعه زندانی بود، که یادم می آید وقتی که ما در زندان بودیم احوال ایشان را می پرسیدیم می آمدند می گفتند دکتر تنهاست، خانواده‌اش هم همیشه فرصت ندارند که اطرافش باشند و می گوید یک کاری بکنید که مرا هم بیاورند پیش شما که با شما باشم ولی تزش را حفظ کرد، هدفش را حفظ کرد.

برادرها، فرزندها! چقدر انسان باید تجربه بکند؟ کافی نیست؟ تجربه‌های گذشته، کافی نیست یک مقداری از خودبینی‌ها، گروه‌بینی‌ها (بکاهیم) مردم بین باشیم، خدایین بشویم، خودمان را در این راه فراموش کنیم، آینده‌مان را

بنگریم و ببینیم چقدر دشمن‌ها در کمین ما هستند نهضت دکتر مصدق دنیای خاورمیانه را تکان داد، (به) به دنبالش مصر انقلاب شد، الجزایر انقلاب شد ولی ما محکوم شدیم، ما متلاشی شدیم، باز غارتگران بین‌المللی آمدند، بعد از ۲۸ مرداد، کشتند، بردند، خوردند. جوانهای ما را بی در پی در مقابل مسلسها و گلوله‌ها قرار دادند عده‌ای اوباش و دزد و ناچیز و پست را بر همه حیات و زندگی ما مسلط کردند.

در مصر و در مکه نماینده‌های الجزایر و دیگران می آمدند و می گفتند ما دنبال نهضت شما حرکت کردیم، شما چرا به چنین روزی افتادید؟ من خجالت می کشیدم چه بگویم؟ چه بگویم؟

این تاریخ گذشته ماست، این تاریخ دکتر مصدق ما است، این تاریخ نهضتهای ماست. گذشت، ولی ملت ما اگر به ظاهر زبانش بسته بود، با هزار زبان گویا بود، حرفش را می زد، تفاهمشاش را می کرد، گروههای نهان و آشکار مبارزه را ادامه دادند. پس از شکست حکومت دکتر مصدق و پیشامد ۲۸ مرداد، نهضت مقاومت ملی تشکیل شد، برای اینکه این چراغ خاموش نشود، امید مردم هنوز باقی باشد، از عده‌ای فرزنانگان، شخصیت‌های ملی که جایش خالی است در اینجا، آیت‌الله حاج آقا رضا زنجانی که فعلا "پیرمرد و ضعیف و در

خانه نشسته است آقای مهندس بازرگان ، و دیگر رفقا و دوستان این چراغ را روشن نگه داشتند ، آگاهی مردم را بیشتر کردند ، و ادامه پیدا کرد ، همانطوریکه گفتم مانند دریا گاه طوفانی ، گاه آرام ولی در درونش پر از طوفان . این نهضت ادامه پیدا کرد . چه بود این نهضت ؟ از کجا شروع شد ؟ از شخصیت های سیاسی هشیار و بیدار ، شخصیت هایی که آگاه به سیاست ها ، و شیطنت ها همه بودند . باپشتیبانی ایمان ، باپشتیبانی شخصیت های اسلامی و مذهبی ، آیا می شود این را نادیده گرفت ؟ از نهضت تنباکو و سید جمال الدین گرفته تا کنون ، کیست که نادیده بگیرد ؟ می توانیم این واقعیات را نادیده بگیریم ؟ ملت ایران این هستند .

فرزندان من ! من نمی خواهم مبارزات گروهها را نادیده بگیرم ، اینها همه فرزندان ما هستند ، من دلم برای همه می تپد ، درزندانها از هر گروهی که می شنیدم ، خبر می دادند که (کسی را) در جلو تیر گذاشته اند ، مثل اینکه به قلب من تیر می زدند ، ولی آیا می شود نادیده گرفت ؟ برادرها ، عزیزها ، شرایط کشور ، اخلاق این مردم ، روحیاتشان ، ایمانشان ، اینها را می شود نادیده گرفت ؟ در تمام واحدها ، کارخانه ها ، این کارگرهایی که از اطراف آمده اند ، این کارمندها ، اینها شعارشان چیست ؟ چه می گویند ؟ این شعور از کجاست ؟ این شور و شعور

از کجا جوشیده ؟ از آن عمق ایمانی و اسلامی مردم این کشور .
عرب فقط ناقل اسلام بود مثل سیم نقاله .

ولی در ایران اسلام جوشید ، این همه فلاسفه ، این همه علما فقه و ادب و عرفان و همه چیز ، همه جور علوم غرب ، و علوم سابقین را گرفتند و با حرکت اسلامی ، رهبری اسلامی ، تعالیم قرآن ، این جور شکوفا کردند و به دنیا رساندند . این ایران بود ، این ایران است . همه دنیا ، این اهمیت و موقعیت و شخصیت مردم ایران را می شناسند ، هر جا فلسفه ای است ، هر جا علمیت ، هر جا عرفانیت ، هر جا آگاهی است ، دردنیای شرق و غرب معترفند که پایه اصلیش از ایران بوده است ، این ایران است ، عرب آورد ، خلفای اموی و عباسی مسلط بودند ولی به قول جبران خلیل جبران که می گوید علی ، علی این شخصیت بزرگ ، این نمونه عالی اسلام در زمان خودش شناخته نشد ، غریب بود ، مردم زمان خودش ، عرب علی را شناخت "حتی قام قوم من الفرس" علی نا شناخته ماند ، تا مردم هوشمندی از ایرانیان و فارس برخاستند ، همانهایی که بین جواهر و سنگریزه تمیز می دادند ، آنها علی را شناختند ، راه علی را پیمودند ، منطق علی را فهمیدند . این سابقه ما ایرانیهاست ، شما ایرانیهاست ، کشور امامت ، کشور علی شناس ، کشور امام - شناس ، کشور غنی از فرهنگ ، کشور غنی از ثروت های مادی ،

دربین شرق و غرب، در یک معبر بزرگ تاریخی و فعل و انفعالیهای دنیا. ما در میان همه این طوفانها سر بلند بر خاستیم. و هیچوقت برای همیشه تن به ذلت و استعمار و استبداد و بردگی ندادیم. اگر بدنمان به بردگی کشیده شد، قلبها و فکرها ما به بردگی کشیده نشد. اکنون ما، ما ملت ایران ایران کردیم، بعد از ۱۵ خرداد یک شخصیت علمی، یک شخصیت دینی، یک مرجع مضم و قاطع، فریادش علیه رژیم بلند شد همانوقتی که اکثریت مردم ما و رهبرهای ما، رهبرهای خوب ما، جرات نمی کردند که انگشت روی درد بگذارند که رژیم سلطنت، درباره شاهنشاهی، درد بی درمان است. این مرد بلند شد و گفت: این است، این رژیم تا هست قانون نمی شناسد تا قانون اساسی بشناسد، اینجا را انگشت گذاشت، همانجایی که همه مردم دردشان همان بود. قانون و مشروطیت، آلت دست رژیم استبداد و سلطنت است. نشد، نمی شود، نخواهد شد، بقول دوست ما آقای مهندس بازرگان، اعلیحضرتی یا مشروطیت و قانون سازگار نیست. او خودش را اعلی می داند. یعنی مرتبه خدائی، فوق خدائی، چطور می شود سازگار باشد، مردم حرکت کردند، جان دادند، خون دادند، ۱۵ خرداد پیش آمد. ولی ملت ایران چون به دردشان، به موضع درد، به موضع بدبختی-شان، انگشت گذاشته شده بود، دیگر ساکت ننشستند - شرایط

تغییر کرد، خفقان زیاد شد، کشتار زیاد شد، گروههای مسلح به میدان آمدند، وظایفشان را انجام دادند "و منهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا".

امروز ما یک مرحله بزرگ تاریخی را پشت سر گذاشتیم، مرحله ها، در پیش داریم. دستگاه استبدادی و سلطنت منهدم شد ولی باز تجربه های سابق را باید در نظر بگیریم. در زمان دکتر مصدق چی شد؟ یک قسمتش را گفتم: خصلت ها، نفسیات، روحیات.

یک قسمت اش هم، متاسفانه، گروهها، گروههای راست و چپ. هر دوی اینها در مقابل نهضت ایستادگی کردند. چپ نما یا چپ، راست ها یا راست نماها، همانوقتی که ملت ایران یک پارچه فریاد می زد باید ما به سرنوشت خودمان دست یابیم، نفت باید به روی استعمار بسته بشود که این پایگاه اقتصادی، پایگاه استعمار است، پایگاه ظلم است، پایگاه کوبیدن ملت ماست. می دیدید چه شعارهایی پیش آمد؟ شرق و غرب، نه روسیه از ما حمایت کرد نه دیگران. نه، حمایت نکردند، ما حمایتشان را نمی خواهیم، ما ملتی هستیم به پای خودمان می ایستیم، حمایت نمی خواهیم، همه با ما دشمنی کردند. همه تحریک کردند، توده های نفتی درست شدند، من، آن به آن اصل هایشان جسارت نمی کنم، یک عده جوان های ناپخته

هم آلت دست شدند، همه شعارها پشت سر شعار، چه شعارهایی؟!
مصدق را متهم کردند طرفدار آمریکاست!!

منافع امپریالیزم را می خواهد تامین کند، متهمش کردند به اینکه اهل سازش است، آیا این اتهامات به مصدق، این شخصیتی که در تاریخ امتحان خودش را داده، ۵۰، ۶۰ سال در مبارزه بوده می چسبید؟ فراخور مصدق بود؟ فراخور نهضت ملی بود؟ نفت بسته شد بر روی استعمار، ولی همان کارگراها و کارمندهای شرکت نفتی که در دوره تسلط انگلیسها سربزیر بودند، تحریک شدند، پول نداشتیم، حقوقشان داده می شد، هرروز بهانه‌ای، ماسکن می خواهیم، ما تامین بهداشت می خواهیم، چه می خواهیم، چه می خواهیم، چه می خواهیم، آخر بگذارید یک مقداری هم نفس بکشیم! در مقابل این غول استعمار بگذارید ما حواسمان جمع باشد، این مملکت مال شما، نفت مال شما، هرچه می خواهید استفاده کنید، ولی مگر می گذاشتید؟ چه شد؟ در همین راه بر زدند. بین مخالفت راست و چپ، چه‌ها کردند، یک مرتبه داستان ۲۸ مرداد پیش آمد، خوب شد؟! خوب نتیجه گرفتیم؟ بهره بردیم؟ نباید این تاریخ برای ما تجربه باشد؟ من وقتی که به مسجد آمدم دیدم اینقدر روزنامه، به عنوان چپی‌ها و توده‌ایها، البته به عنوان آنها، ولی با شعارهای آنها، "ترا می کشیم" همچی می کنیم

همه آخوندها را می کشیم، به دارتارن می زنیم، اگر در راه ما، در حرکت ما، مقاومت کنی چنین و چنان می کنیم. بعد دیدیم بین ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد برای همه مراجع دینی نوشته‌اند، شعار هم این بود، (البته) ما می دانستیم دروغ است، می دانستیم دسیسه‌است ولی (می گفتند که) کمونیست می خواهد مسلط بشود، دین را می خواهد از بین ببرد. یک عده‌ای داد وا اسلاما شان بلند شد، یک عده‌ای داد شعارهای از این طرفی. این وسط چی شد؟

چهار نتیجه‌ای گرفتیم چند سال است؟ چند سال ذلت؟
چقدر قربانی دادند؟ نباید ما متنبه بشویم؟

این مطالبی که گفتم، امیدواریم که همه فرزندان و برادران و عزیزان ما با حسن نظری که شاید اکثریت به من دارند، به عنوان یک پند، یک تذکاراتی یک پدر رنجوری که او آخر زندگی را می گذراند که جز خیر و صلاح ملت را نمی خواهد، از این نصایح من کسی دلخور نشود من صلاح همه را می خواهم، من هیچ کشش یا محبت خاصی به هیچ گروهی ندارم. و من فقط خیر و صلاح ملت را می خواهم، ای ملت شریف، ای ملت رنج دیده. مواظب باشید در بین این چپ‌گرایی و راست‌گرایی باز هم دچار عوامل استعمار و استبداد و اسرائیل و جاسوس‌های اینها نشویم. اگر باز شدیم، همه ما کوبیده می

شویم ، این یک اعلام خطر است که به شما می‌کنم . به همهء ما مثل بعد از ۲۸ مرداد ، بدتر از آن . دندانهای آنها تیزتر شده است ، عقده‌شان بیشتر شده ، سرتاپا خشم هستند علیه ما با همهء قوایی که دارند ، با همهء دسیسه‌ها و وسایل نظامی و غیرنظامی در کمین نشسته‌اند ، هشیار باشید ! این تفرقه افکنی‌ها ، این موضعگیریه‌ها این شعارهای بیجا را کنار بگذارید . همانطوری که درانهدام این قدرت کوشیدید ، در سازندگی بکوشید . به اندازهء کوهها بار مشکلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ، در پیش داریم .

این دولتی که فعلا " ، این سوءولیت خطیر را در پیش گرفته و به دست گرفته ، بارها گفته‌ام ، نه دوست ایده‌آل شماها ، چپ‌گراها ، راست‌گراها ، نمی‌دانم هرچه اسمش را می‌گذارید ، ایده‌آل من هم نیست . اما ایده غیر از واقعیات است و اینرا باید اعتراف کنیم که اینها مخلصند ، هوی پرست نیستند ، مشکلات دارند ، گاهی در جلسات که از گوشه و کنار شرکت می‌کنم ، گوشه‌ای از مشکلات را نشان می‌دهند ، من وحشت می‌کنم . بکوشید و انتقاد بکنید ، هرچه دلتان می‌خواهد ، در انتصابت انتقاد بکنید ، در کارها انتقاد بکنید ولی بایدهمکاری نکنید ، برادرانه با محبت بکوشیم که این مشکلات را از پیشپا برداریم . رفتند و هزاران نوع خرابی پشت سر گذاشتند ، در

همین اطراف کرج باغهایی که هست الان دارد از بین می‌رود ، می‌گوئیم بروید اداره بکنید ، می‌گویند روزی میلیونها خرج دارد ، بودجه کجاست ؟ وضع ارتش متلاشی شده ، اینقدر شعار تلاشی ارتش ندهید . خدا می‌داند که این شعار به مصلحت نیست . ارتش باید باشد ، ارتش ملی ، ارتش تصفیه شده . میلیونها خرج این ارتش شده ، خرج این تجهیزات شده ، خرج این وسایل جنگی شده اینها را باید تو دریا بریزیم ؟ خوب بالاخره باید متخصصینی ، کارشناسهائی ، کارکشتگانی باشند ، بشناسند ، دانشکده دیده‌هائی ، دانشگاه دیده‌هائی ، همهء اینها که (بد نبودند) ، نظام ارتش بد بوده است ؛ نه ارتشی ، مگر ما فراموش کرده‌ایم که نیروی هوایی چه کردند ؟ چه خونها دادند ؟ چه حماسه‌ها ؟ سربازهائی که شب‌ها به منزل من می‌آمدند ، افسرانی که می‌آمدند چه گریه‌ها ، چه ناله‌ها ! اینها برادران ما هستند ، اینها فرزندان ما هستند . همین پلیس‌ها ، اینها همه‌شان که بد نبودند ، در یک نظام فاسد در یک محیط سراپا فساد ، بالاخره هرکسی دامنش آلوده می‌شود و گناهکاری می‌شود ، هیچکدام نمی‌توانیم خودمان را تبرئه بکنیم . منی که با این سن اینجا نشسته‌ام و ناله می‌زنم در مقابل شما ، خدا می‌داند من خودم را گناهکاری دانم . با این که می‌دانید سعی کرده‌ام که در خدمت این ملت ، در خدمت دینم باشم . چه رسد به دیگران ، همه

باید استغفارکنیم ، یعنی برگردیم ، یعنی به خدا برگردیم ، یعنی به صلاح ملت .

برادرها! خواهرها! کارگرها! کارمندها! ملت ایران!

باور کنید این مملکت مال شماست . هنوز هم نمی خواهید باور کنید ، چون سالها نمی خواستند باور کنیم ، این کارخانهها مال شماست . این منابع طبیعی مال شماست ، حق شماست ، مال دیگری نیست ، ولی مهلت بدهید که اینها به راه بیفتد ، این منابع جاری بشود ، این کارخانهها بکار بیفتند ، این زراعت ما سر و صورت پیدا کند ، این زمین و آب و صحرا همه مال شماست پس مال کیه؟ آنها می گفتند ، مال ماست ، شما از صدقه سرما می خورید ما می گوئیم نه ، مال شماست . این نظام و ارتش مال شماست ، دیگر در مقابل شما نخواهد بود ، تصفیه خواهد شد ، امروز هم دیدید که بعضی هایشان را تصفیه کردند . با شدت هم تصفیه خواهد شد ، هیچ مجالی نخواهد داد به کسانی که جنایت و ظلم کردند ولی همه که اینطور نبودند .

ارتشی قوی همانگونه که گفتم از حیث کیفیت قوی و از حیث کمیت فشرده برای تعلیم ملت ، برای تهیه کردن گارد ملی ، در شهر و روستا که همه پاسداران انقلاب و ادامه دهندگان راه انقلاب ، برای ما باشند .

امروز برادرها! خواهرها! فرزندان ، شرق و غرب دنیا

چشمها به شما دوخته است . از هرسو به سراغ ما می آیند . این نهضت ما را معجزه می دانند . چندی قبل که به ملاقات حضرت آیت الله خمینی رفته بودم به ایشان گفتم باور می کردید یک چنین روزی را؟ گفتند نه والله! می گفتند "معجزه است ، معجزه قرن است ، معجزه دنیاست ، اینک از همه جای دنیا به ما متوجه اند ، کشورهای اسلامی ، کشورهای خاورمیانه ، منتظرند ببینند ما چه می کنیم امیدواریم که بتوانیم این مسوءولیت عظیم تاریخی را نه درباره خودمان بلکه برای سرنوشت دنیایی که در زیر بار سلطه هست و در بندها گرفتار است ، ما بتوانیم در آنها هم موءثر باشیم . قدر خودتان را بدانید ، شخصیت خودتان را حفظ کنید ، همبستگی خودتان را نگه دارید ، آینده نگر باشید . اطراف خودتان و جوانب خودتان را بدانید ، از خودخواهیها خودبینیها بیرون بیایید ، امیدوارم که لطف خدا و همت والای شما ملت عزیز ، همیشه شامل حال همه ما ، یکدیگر ما باشد و بتوانیم هر چه بیشتر این نهضت را شکوفاتر کنیم . ما مردنی هستیم ، همه ما می میریم ، باور بکنیم که می میریم ولی تاریخ ما ، سرنوشت ما ، مسوءولیت ما نسبت به نسل آینده باقی می ماند . مبادا که کاری کنیم که مورد لعن و نفرت آیندگان قرار بگیریم . ما بالای تربت مرحوم دکتر مصدق ، این شخصیت شاد و نادر ، الان جمع شدیم ، و در زیر این آسمان و زمین که مظهر قدرت

و اراده عظیم پروردگار مدبر است ، با هم عهد کنیم ، سوگند یاد کنیم که همه با هم ، همه یکقدم ، همدیکدا ، همه یک زبان در راه نجات ملتمان بکوشیم و این نهضت را به ثمر برسانیم . من فراموش نمی‌کنم که یکی از خصوصیات خلقی مرحوم دکتر مصدق ، این تضاد روحی و اخلاقی او بود . همانطوریکه قرآن دربارهٔ مومنین می‌گوید : " اشداء علی الکفار رحماء بینهم " اساساً این سر پیروزی است ، سر فتح است ، اتفاقاً این آیه هم در آخر سورهٔ فتح است . وصف مؤمنین را اینطور بیان می‌کند در بین خودشان بسیار رحیم ، مهربان ، دلسوز ، در مقابل دشمن ، شدید ، قوی ، مقاوم مثل سد می‌ایستند . سقراط در شرایط رهبری مدینه فاضله‌اش می‌گوید : حکام مدینه فاضله باید چنین باشند ، بعد هم مثالی می‌آورد ، می‌گوید : باید بسیار نرم و مهربان باشند در بین خود برای امت خود ولی در مقابل بیگانه باید پرخاشجو قوی و بیباک باشند . می‌دیدیم که مرحوم دکتر مصدق در مقابل ملت مثل خاک خضوع می‌کرد ولی همین پیرمرد که در مقابل مردم ، در مجلس ، در خانه‌اش در میان خیابان ، آنطور خاضع بود ، در مقابل آن استعمار قوی انگلستان که رعیش و سطره‌اش همه دنیا را گرفته بود مثل شیر می‌غرید . ما هم ، هر فردی از کسانی که دارای خصلت عالی انسانی باید باشند و تربیت قرآنی ، باید

اینچنین باشیم . بین خود ، مهربان دلسوز ، خوب ، تو ، تزت ، راهت ، عقیده‌ات با من مخالف است ، خیلی خوب دعوی می‌داریم که ، بی‌ایم ببینیم می‌توانیم با هم بسازیم ، صحبت می‌کنیم با هم ، همدیگر را قانع می‌کنیم تو آن جور فکر می‌کنی ، من این جور فکر می‌کنم ولی در اصل سرنوشت نباید وحدت نظر داشت ؟ " اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رگعا " سجدا " در حرکاتشان ، در اعمالشان ، تمام حالات خضوع ، خشوع نسبت به حق که این خضوع و خشوع در عبادت و نماز ظهور می‌کند .

خسته شدم شاید شما را هم خسته کردم ولی شاید مجالی بیشتر از این نمی‌دانم ، خدا می‌داند تا چند روز دیگر تا چند مدت دیگر با این وضع مزاجم بین شما باشم . آنچه که یادم بود ، در خاطر من بود از گذشته تاریخ ، روابط تاریخ ، سلسلهٔ تاریخ ، نهضت‌ها تا به امروز آنچه که خودم در میانش بودم ، آنچه که در تاریخ دیده بودم خصوص این در سال اخیر ، این قرن اخیر که نهضت شروع شده ، من باب تذکار عرض کردم والان رسیدیم به یک سرفصل تاریخی . دولتی داریم (که) نمی‌توانید به این دولت ، افراد این دولت ، سابقهٔ بد ، سوء استفاده ، سوء نظر ، عدم اخلاص ، هیچ این اتهام‌ها نمی‌چسبند . همانطوریکه دکتر مصدق با همهٔ دشمنی‌هایی که

داشت، دشمن‌هایی که از نوع بنوع داشت در این مسیر که سرمایه یک ملت است، در این مسیر ۵۰ سال ۶۰ سال مبارزه تاریخی با اینکه در طبقه بالای کشور بود، ذره‌بین گذاشتند، در زندگی یک نقطه ضعف پیدا کنند، که این مرد، جایی سوء استفاده کرده است، از مردم سوء استفاده کرده؟ جایی کار بی‌بند و باری کرده، دچار فحشا بوده، ساخت و سازی با کسی داشته؟ یا همه ذره‌بین‌هایی که گذاشتند، نتوانستند، فقط بعضی‌ها که می‌دانستیم چگونه عنصرهایی هستند، گفتند او آدم بیدینی بود. همین دکتر مصدقی که سرناپایش توحید بود و وصیت‌نامه‌اش به‌نماز به‌روزه به‌حج، شاهد این بود که این مرد چقدر ایمان داشت، متهمش کردند، او بیدین است. عقیده به‌خدا و پیغمبر و رسالت ندارد. نتوانستند نقطه ضعفی در او پیدا کنند، این مهمترین مسأله است و الا از همانجا شروع می‌کردند. همانطوری که جاسوسهای سیا بعد از فوت مرحوم عبدالناصر گفتند، ما هرچه گشتیم یک نقطه ضعفی در او پیدا کنیم، باجی به‌قوم و خویشان‌شان داده باشد، کسانش را سرکار بیاورد، عزل و نصب‌هایش، دیدیم، هیچ نتوانستیم (بیا بیم)، سوء استفاده‌ای، برای خودش؟ و کسانش نتوانستیم، این است که ندانستیم از کجا بگویمش دکتر مصدق همین جور، بلکه بالاتر از این بود. این افرادی هم که در رأس حکومت هستند ممکن

است یک شدوئی داشته باشند، از حیث اینکه اخلاق من فرض کنید با او جور در نمی‌آید، روش او با من جور در نمی‌آید، ولی از جهت صداقت، راستی، سابقه زندگی، این مهمترین مسأله است. ممکن است یک ضعف‌هایی داشته باشند ولی خوبیش اینست که می‌شناسیم، اگر ضعفی هم دارند، نه یک آدم ناشناسی، نه یک چهره ناشناخته‌ای، چون می‌شناسیم ضعف‌ها باید جبران بشود و آن قسمت‌های مثبت باید تقویت بشود یک ملت، با رشد یک ملت هشیار و بینا، باید هر فردی مثل باغبانی باشد، باغبان باشد، باغبان آن قسمت‌های آفت و آن قسمت‌های ضعف باغ و کشاورزی را از بین می‌برد و درختش و کشاورزیش را رشد می‌دهد یک ملتی هم باید نسبت به هم همین‌طور باشند. کیست که بتوانیم ادعا بکنیم یک انسان کاملی است. همین شما که شیعه مرتضی‌علی هستید چپ و راست شما دم از علی می‌زنید کیست که علی را قبول نداشته باشد ولی علی که از دنیا رفته و شهید شده است من به یقین می‌دانم همین علی اگر بیاید امروز حکومت شما را قبول بکند همان مخالفت‌هایی که بعد از عثمان و داستانها پیش آمد با او هم پیش خواهد آمد.

فرشته را از آسمان بیاوریم همین است. همین ملتیم، همین مائیم. باید ضعف‌ها را جبران کنیم، قسمت‌هایی منفی‌ها را از بین ببریم، مثبت‌ها را تقویت کنیم و سرنوشت‌های کلی

و تاریخی را فدای مسائل جزئی و خصوصیات اخلاقی و گروهی خودمان نکنیم، تا خداوند هم واراده و مشیت ازلی او، همانطوریکه تا به حال به ما یاری داده است، باز هم یاری خواهد شد و این بارهای سنگین مسوءولیت را از پیش خواهیم برد. هوای بدی برای من نیست، چهره های درخشانی هم در مقابل اندکنار قبریک مرد تاریخی هم نشسته ام، هی می خواهم حرف بزنم ولی از یک طرف دیگر می بینم خسته شدم از همه^۱ شما عذر می خواهم خداوند همه^۲ شما را حفظ کند، خداوند تأییدتان کند، خداوند همه^۳ ما را هشیار کند، خداوند همه^۴ ما را بیدار کند، خداوند ریشه های خودخواهی و تفرقه و اختلافات را از بین ما ببرد و همه^۵ اختلافات را باحسن تفاهم، بااخلاص با نظر پاک، بادید پاک بتوانیم برطرف بکنیم همه^۶ شما، باز هم تکرار می کنیم فرزندان و برادران و خواهران و دختران عزیز من هستید، مثل فرزندان خود من هستید. هیچ فرقی نمی کند فرزندان من هم گوناگون هستند ولی پاره^۷ تن من هستند با آنها همان رفتار را دارم که با شما دارم. بعضی هایشان از یک جهت به یک طرف یک خلق خاص یک مشیت خاص دارند ولی من سعی می کنم که همه^۸ اینها را اگر اشتباهی دارند از اشتباه بیرون بیاورم. من اشتباه می کنم آنها من را از اشتباه بیرون بیاورند تا بتوانیم یک خانواده سالم تشکیل

بدهیم. نسبت به ملت ایران هم همینطور. تا به حال یچی از دسایس بزرگ استبداد همین تفرقه افکنی بود. پدر نسبت به پسر، خواهر با برادر، برادر با برادر، زن با شوهر، بعد با همسایه، بعد با قوم، بعد با قبیله بعد با گروه های مختلف، ملیت های مختلف، هی تضاد ایجاد کردن سنی، شیعه، فارس، عرب، کرد، ترک، این کار استبداد و استعمار است و همه به نظر وحشت، بدبینی و بداندیشی به هم نگاه کنند، تا او کارش را بکند، ما باید به عکس او بکنیم. ماحالا خودمان را یک خانواده بدانیم و بدانیم که یک خانواده هستیم، خانواده های هستیم، بالای سفره ای گسترده نشستیم، باهم بسازیم، باهم زندگی بکنیم، اختلافمان در حد اختلاف یک خانواده باشد نه بیشتر از آن، اختلاف پدر و پسر از حیث سن، از حیث تشخیص، از حیث وضع روحی، وضع اخلاقی، ولی یک خانواده که نباید باهم دشمن داشته باشند. همدیگر را بگویند. این اختلافات هست ولی بدانیم که یک خانواده هستیم. همان راهی که استعمار و استبداد، وسیله نفوذش هست، ما عکس آن راه را طی کنم و هشیار هم باشیم، بدانیم باهم برادریم. فاصبحتم بنعمته اخوانا و گنتم علی شفا حفره من النار فاتعدکم منها - با این آیه صحبت خودم را ختم می کنم. که قرآن کریم به مردم عرب می گوید: و ذکر وانعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء" - ببینید

شما عرب جاهلیت همه از هم وحشت داشتید ، همه دشمن هم
بودید ، همه از هم دیگری ترسیدید یک مرتبه ایمان آمد وهشیار
شدید ، همه باهم برادر شدید فاصحتم . . . صبحی طالع شد ،
فجری طالع شد دیدید ، فقط اشباحی بودید که از هم می ترسیدید
حالا انسانی هاستید که همه باهم برادرید و قدر این برادری
را بدانید و بدانید که برادرید !

بدانید که برادرید ، بدانید که از یک خانواده اید و
بدانید که باهم باید زندگی کنیم و باهم می میریم و سرنوشت
خودمان را باید به دست خودمان تنظیم کنیم .

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سلسله انتشارات شهادت و شورا

۲



شماره مسلسل انتشارات بنیاد، ۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی

با همکاری

انتشارات قلم

خیابان سمیه — چهارراه بهار — ساختمان ایرج — شماره ۶ — تلفن ۸۲۹۳۶۲

بها ۲۵ ریال